

• دکتر مریم حسینی

سیرتفاد

کوه به بالا ببرد و چون به بالایش رساند، آن را از آنجا به پایین بغلطانند و دوباره کار خود را از دامنه کوه، برای بالا بردن سنگ پی‌گیرد و همواره این کار طاقت‌فرسا، یکنواخت و بی‌پایان را تکرار کند. خدایان می‌دانستند که هیچ کیفی وحشتناکتر از یک کار عبث و بیهوده نیست.

یکی از پرمایه‌ترین حرفهای کامو در افسانه سیزیف، بیان زندگی انسان است. اگر سیزیف، محکوم بود سنگی را بیهوده به بالای تپه‌ای حمل کند، انسان جدید هم باید بار زندگی را حمل کند، چه سنگ او زندگی است. گفتار کامو کوششی است برای بیان احساس پوچی انسان در متن زندگی. افسانه غم‌آور سیزیف، تصویر انسان قرن بیستم است که در آثار اگزیستانسیالیست‌هایی چون سارتر، نیهیلیست‌هایی چون نیچه و بلو، تورگنیف و یونگر، نظایر آن دیده می‌شود. قهرمانان پوچی در آثار نیهیلیست‌ها، عموماً در پی اثبات یکنواختی، بی‌معنایی و پوچی زندگی بوده‌اند، و در واقع می‌توان گفت که «عذاب سیزیف، کناریکاتور وضع بشر است»^۱

بدیهی است، توجه فلاسفه اروپا در قرن اخیر، اولین نگاه بدبینانه و مایوسانه به زندگی نبوده است. این‌گونه بحث در ادب اروپایی، ادبیات پوچی (Nihilism) نامیده می‌شود. در ادبیات فارسی نیز سخن از هیچ بودن دنیا و هرچه در آن است فراوان است، هرچند زاویه دید حکیمان و ادیبان با دیگران متفاوت است. به زمره هیچی جهان از زبان ختام گوش بسیاریم:

ضمن مطالعه مجموعه شعر تازه منتشر شده استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی باعنوان هزاره دوم آهوی کوهی، قطعه شعر کوتاهی توجهم را به خود جلب کرد. نام این شعر «چرخ چاه» است که در دفتر اول این کتاب باعنوان «مرثیه‌های سروکاشمر» آمده است:

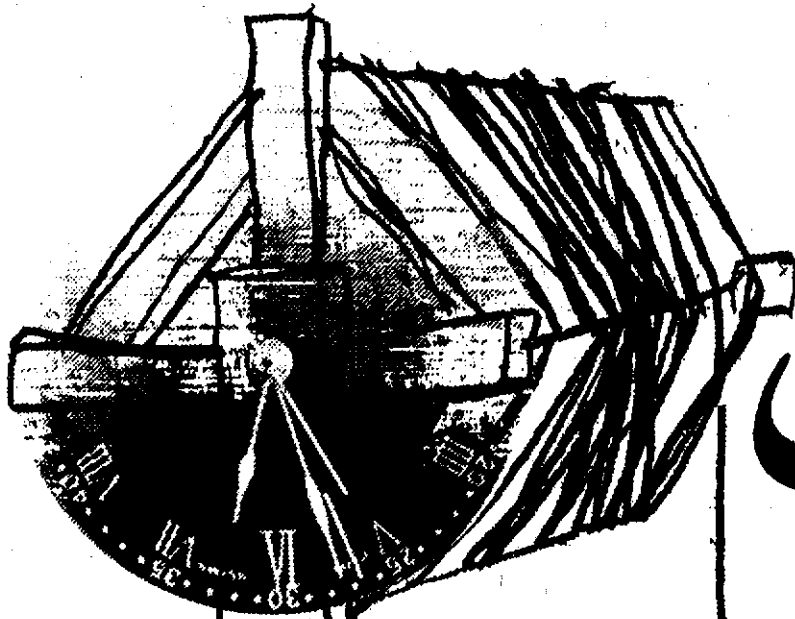
آویخته به زمزمه چرخ و ریسمان
از ژرف چاه، سطل به بالاست در سفر
تا می‌رسد به روشنی روز و آفتاب
وارونه می‌شود به بن چاه سرد و تر
تاریخ سطل تجربه‌ای تلخ و تیره است:
تا آستانِ روشنی روز آمدن
پیمودن آن مسافت دشوار، با امید،
وانگه دوباره در دل ظلمت رها شدن^۱

شعر، داستان سطل چاهی است در سفری دایم از قعرچاه به بالای نور و روشنی و واژگونه شدن آن در آستانه نور و فرورفتن در اعماق چاه سرد و تاریک.

شاعر، همه تاریخ را این‌گونه می‌بیند. چرخ چاه تاریخ هم، تکرار مکرر همین اسطوره است با امید به سوی آرزوها و حقیقت‌ها سیرکردن و تابه قلّه کوه رسیدن، و هنوز مزه پیروزی و فتح را نچشیده، سرنگون شدن و به جای اولیته برگشتن.

سیزیف داستان «کامو»^۲ نیز داستان مردی است که به جهت عشق به این جهان و دلبستگی به تمتعات آن، به فرمان خدایان، محکوم شده بر این که مدام سنگی را از دامنه

ایلی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دنیای دیدی و هرچه دیدی هیچ است
وان نیز که گشتی و شنیدی هیچ است
سرتاسر آفاق دویدی هیچ است
وان نیز که در خانه خزیدی هیچ است

ای بی خیران اشک مجسم هیچ است
وین طارم نه سپهر ارقم هیچ است
خوش باش که در نشین کون و فساد
وابسته یک دیم و آن هم هیچ است
و از حافظ بشنویم:

جهان و کار جهان، جمله هیچ بر هیچ است
هزار بار من این گفته کرده ام
و منادی منشد، شاعر معاصر، در تفسیرهای باره هیچ
در این باره چنین داد سخن داده است:

مردی ز شهر هرگز، از روزگار هیچ
جان از نتاج هرگز و تن از تبار هیچ
از شهر بی‌کرانه هرگز رسیده‌ام

تا رخت خویش باز کنم در دیار هیچ^۷
از گویندگان شعر معاصر، اخوان ثالث نیز در منظومه کتیبه
خود به گونه‌ای دیگر، این افسانه را تکرار می‌کند. سرگشتگی
بشر در برابر معضل زندگی و حیات، و عاجز ماندن او در
پی‌بودن به راز هستی، در شعر اخوان صورتی تازه می‌یابد.
م. امید در شعر کتیبه قصه ناامیدی را بیان می‌کند. کتیبه
داستان تخته سنگی است عظیم (مثل تخته سنگ قصه
سیزیف) که چون کوهی به جانبی افتاده است و عده‌ای
زندانی از زن و مرد و جوان و پیر که در زنجیر گرفتارند، در
مقابل سنگ قرار دارند. ندایی در رؤیاهای این جماعت
تکرار می‌شود که بر سنگ، رازی نهفته است:
فتاده تخته سنگ آن سوی، وز پیشینیان پیری
بر او رازی نوشته است، هرکس طاق، هرکس جفت...^۸

و لذا تکرار می‌شود تا آنگاه که بالاخره این جماعت
افسرده دل‌مرده که ره از دنیای صورت به عالم معنا نبرده‌اند،
تصمیم می‌گیرند برای یافتن پاسخ این راز حرکتی بکنند.
پس یکی از این گروه که به زنجیر سبکتری بسته است، بالا
می‌رود و روی تخته سنگ را می‌خواند. بر آن نوشته شده
است:

کسی راز مرا داند

که از این رو به آن رویم بگرداند^۹

و این گروه، این راز را چون دعایی زیر لب تکرار
می‌کنند و نیرو می‌گیرند، و تلاشی گروهی برای حرکت
سنگ آغاز می‌کنند. تلاشی سخت سهمگین برای تکان دادن
تخته سنگی سنگین. سرانجام، سنگ تکان می‌خورد و یکی
از ایسان برای خواندن راز بالاتر می‌رود، اما آنچه را
می‌خواند، باور نمی‌کند. همه به او چشم دوخته‌اند و او
خاموش. بالاخره در برابر چهره‌های پرسشگر جماعت
مأیوس می‌گوید:

نوشته بود:

همان،

کسی راز مرا داند

که از این رو به آن رویم بگرداند^{۱۰}

از جذابترین و پرمعناترین بخشهای شعر م. امید همان
لفظ «همان» است. در «همان» امید، همان غم و یأس سیزیف
نهفته است. هیچ چیز تازه‌ای نبود، همان که خواننده بودیم،
همان که می‌دانستیم، و همه زحمات و تلاشهای آن گروه
برای جابجایی سنگ بیهوده بود، همچون تلاش سیزیف
برای بالا بردن سنگ و دوباره فرود آوردن آن و باز تکرار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سطل چاه شفیعی نیز همان تخته‌سنگ سیزیف و اخوان است. با این تفاوت که شفیعی، سطل چاه خود را سیزیف ایران و ایرانی می‌داند و این دانش و پیش، نگاه تازه شفیعی به افسانه سیزیف است. او این بار نه زندگی را بلکه تاریخ را متهم می‌کند که تکرار مکررات است. اگر زیبایی شعر اخوان و همه حرفش را می‌توان در واژه «همان» خلاصه کرد، زیبایی شعر شفیعی هم در لفظ «تا» است. سطل از ژرف چاه روبه بالا در سفر است، به محض اینکه روشنی روز و آفتاب به آن می‌تابد، در آنجا وارونه می‌شود و به ته چاه سرد برمی‌گردد. ایراد این زمانه است. هنگام رانشان می‌دهد، هنگام برگشت راه، سطل سقوط و هبوط راه، و آن زمانی است که تلاش سطل پر آب سنگین برای رسیدن به بالا نزدیک به تمامی است. لحظه‌ای که باید ثمره همه کوششها و تلاشهای کوشندگان تاریخ را برداشت، اما درست در همان لحظه، در نتیجه غفلتی، سطل دوباره به قعر چاه سقوط می‌کند. سیزیف ایران، تاریخ ایران است. سیزیف، آنگاه که به خودآگاهی می‌رسد، برای آخرین بار سنگ را به بالا می‌برد و این بار سنگ را رها نمی‌کند. سطل چاه تاریخ را نیز باید گرفت و آن را از دوباره افتادن نگاه داشت. باید جلوی تکرار تاریخ را گرفت تا زندگی معنی یابد و انسان خودآگاه به دگرگونی هستی خود توانا باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. کذکنی شفیعی، هزاره دهم آهوی کوهی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۶، ص ۲۷
۲. کامو آلبر (Alber - Camus) (۱۹۱۳ - ۱۹۶۰م) نویسنده و فیلسوف معروف فرانسوی، برنده جایزه ادبی نوبل و صاحب آثار متعددی چون: کالیگولا، بیگانه، طاعون، افسانه سیزیف و...
۳. عقلی آشتیانی، بررسی تطبیقی قهرمانان پوچی در آثار کامو، سارتر و سال بنو، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۵۵، ص ۸
۴. داوری، رضا، چندانامه به درست آلمانی (یا مندمه‌ای دربارۀ افکار و آثار کامو)، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۴۱
۵. هدایت، صادق، ترانه ختام، تهران، کتاب‌های پرستو، چاپ ششم، ۱۳۵۲
۶. دیوان حافظ، تصحیح غنی و فروزینی، تهران انتشارات روزگار، چاپ ششم، ۱۳۶۶، ص ۲۰۲
۷. به نقل از چشمه روشن، تألیف علام‌حسین پرستی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم ۳، ص ۷۷۹
۸. اخوان ثالث، مهدی، از این بوستا، تهران، انتشارات مروارید، چاپ سزم، ۱۳۵۳، ص ۱۰
۹. همان، ص ۱۱
۱۰. همان، ص ۱۳

